

# خردسانه



خردسانه

سال ششم  
شماره ۳۰۶ ، شنبه  
۱۳۸۷ مهرماه ۲۷  
۴۰۰ تومان



# نوبت

به نام فداوند بفشنده مهربان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

۱۶



جشن تولد

۱۸



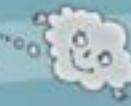
مثل قطره‌های باران

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۲۲



بازی

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



قصه‌های پنج انگشت

۳

با من بیا ...



آدم برفی و خرگوش

۷



نقاشی



۸



معما

۱۰



جدول

۱۱



پشه‌ی جادویی

۱۲



پدر و مادر عزیز، مریمی کرامی

- مدیر مستول: مهدی ارکانی
- سردبیران: افتشین اعلا، مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمدحسین صلوانیان
- کرافتیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلوانیان
- لیتوگرافی و چاپ: مژده‌سه چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمدرضا ملأازمه
- نشانی: تهران، خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره ۹۶۲ نشر عروج
- تلفن: ۰۲۱-۶۶۷-۶۷۷ و ۰۲۱-۶۷۷-۶۷۷ نمبر: ۰۲۱-۶۷۷۱۲۲۳۱

این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تاریخی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطا کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذرانیم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

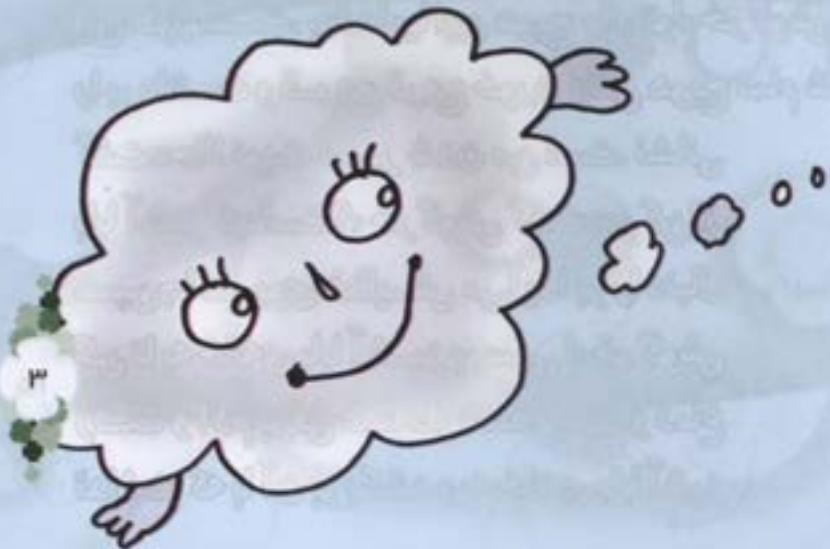
# با من ... با



دوست من سلام.

من ابر هستم. سوار باد می شوم و از آسمان شهر به آسمان روستا می روم. گاهی باران می شوم،  
گاهی برف. گاهی جلوی خورشید را می گیرم و همه جا را سایه می کنم. گاهی هم با ابرهای  
دیگر می جنگم و رعد و برق به پا می کنم!

امروز پیش تو هستم. نه برف دارم، نه باران. فقط آمده ام تا با تو مجله‌ی دوست خردسالان  
را اورق بزنم، بازی کنم و شعر و قصه بخوانم. پس تو هم با من بیا ...



# آدم برفی خرگوش



خرگوش گرسنهای به آدم برفی گرسنهای رسید و گفت: آن هویجی را که گذاشتند و سطح صورت  
پده په من بخورم. از گرسنهای بی حال شدند، آدم برفی گفت: این هویج الکی نیست، دماغ من است.

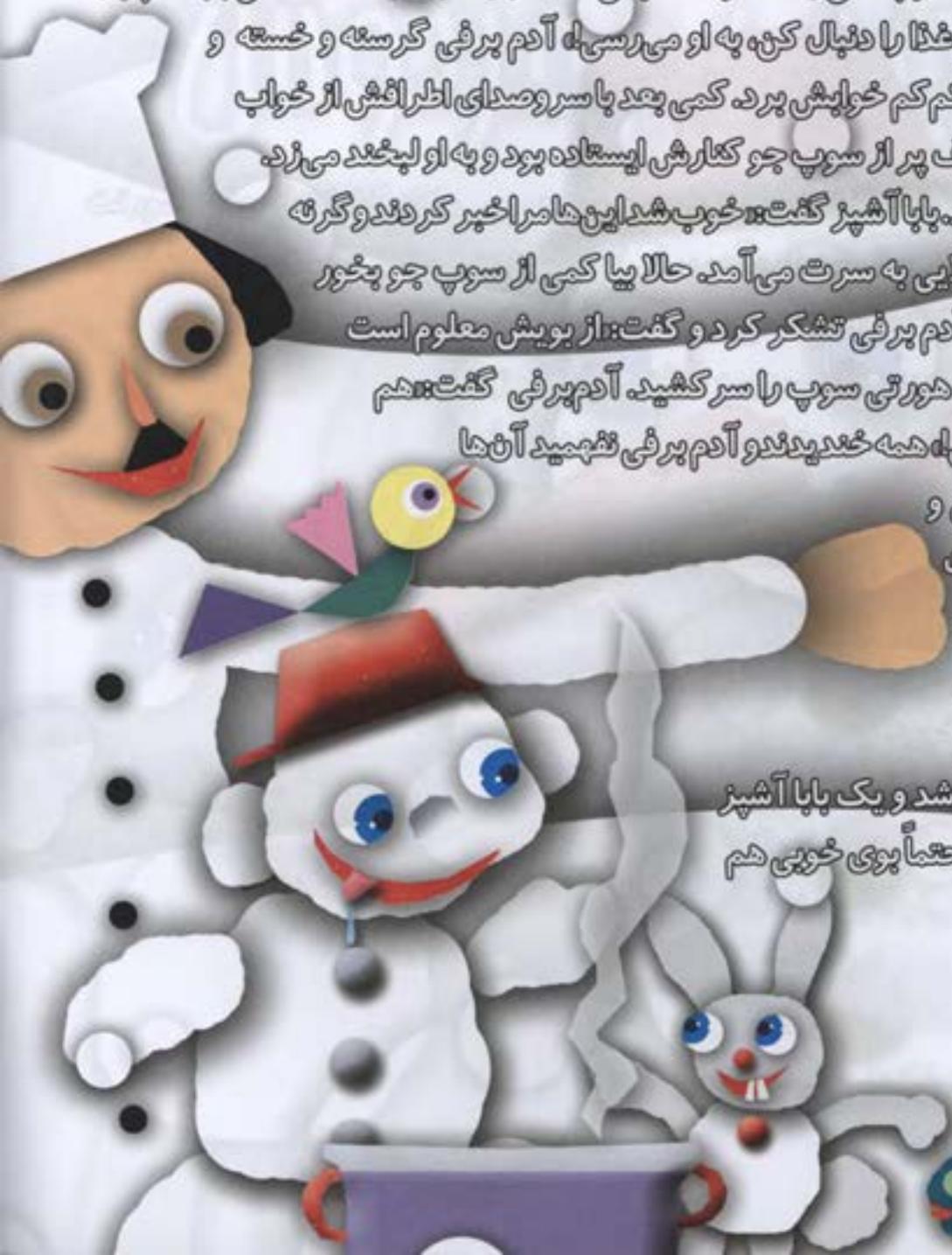
با آن بوسی کشم، خرگوش گفت: آن را به من پده در عرض نشانی  
بابا آشپز را به تو می دهم که پیش او بر روی و غذاهای خوش مزه  
بخوری، آدم برفی که خیلی زرینگ بود گفت: چرا خوت پیش او  
نمی روی و از او غذانی گیری؟ خرگوش گفت: غذاهای او پر از  
گوشت و حیوانات است. من گیاه خوارم گوشت دوست ندارم. عدس  
ولویا هم دوست ندارم، آدم برفی کمی فکر کرد و گفت: حالا که  
این طور است، باشد! یا این هویج مال توله خرگوش پرید و هویج  
را پرداشت و قریح قریح خورد و وقتی هویج تمام شد آدم برفی  
گفت: حالا نوبت سیر شدن من است. نشانی

بابا آشپز کجاست؟ خرگوش گفت: بیو کن! از  
هیینجا هم بوی غذایش می آیدا بورا دنبال  
کن تا به خانی بابا آشپز برسی! خرگوش  
رفت و آدم برفی غصه دار شد، چون او دماغ  
نداشت که با آن بویکشد و به خانی بابا آشپز





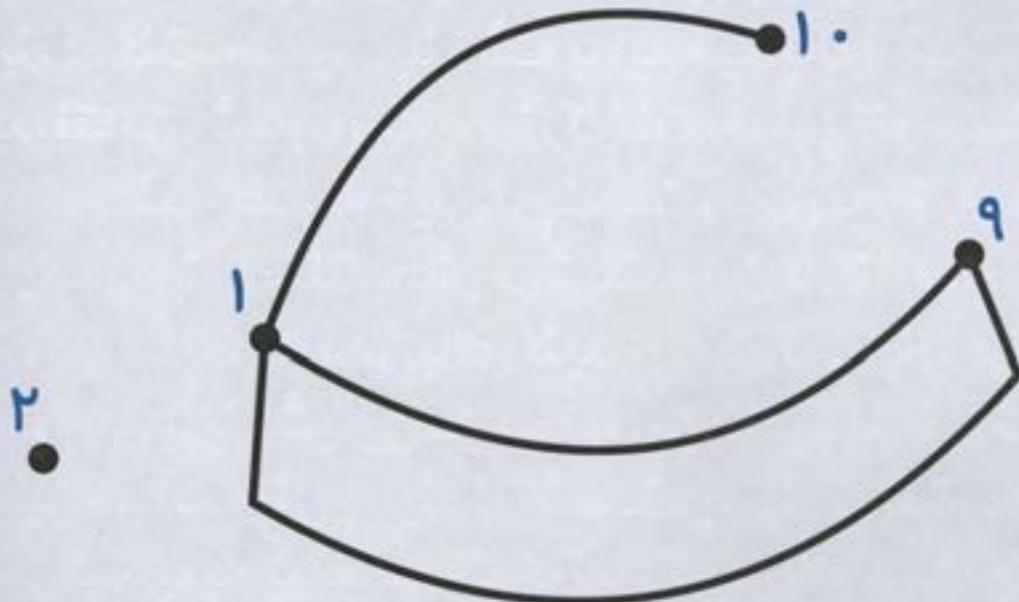
پرسد آدم پرفی رفت و رفت، هر چه می‌رفت گرسنه‌تر می‌شد در راه از گنجشک نشانی بابا آشپز را پرسید گنجشک گفت: ببوي غذارا دنبال کن، به او می‌رسی! آدم پرفی گرسنه و خسته و بی حال زیر درختی نشست و کم کم خوابش بردا کمی بعد با سروصدای اطرافش از خواب بیدار شد. بابا آشپز با یک ژرف پر از سوپ جو کارش ایستاده بود و به او لبخند می‌زد خرگوش و گنجشک هم بودند. بابا آشپز گفت: خوب شداین هامرا خبر کردند و گردن معلوم نبود از گرسنگی چه بلایی به سرت می‌آمد. حالا یا کمی از سوپ جو بخور بین خوش مزه است یا نیز؟ آدم پرفی شکر کرد و گفت: از بویش معلوم است که خیلی خوش مزه است! و دورتی سوپ را سرکشید. آدم پرفی گفت: هم بویش خوب است، هم طعمش! همه خدیدند و آدم پرفی شهید آنها برای چی می‌خندیدند. اما من و تو می‌دانیم که او دماغ نداشت تا پا آن سوپ را پویگش. پس چرا این حرف را تکرار می‌کرد؟ غذایی که ظاهرش خوب باشد، طعمش خوب باشد و یک بابا آشپز مهریات هم آن را پخته باشد. حتی ببوي خوبی هم می‌دهد اما مگر چه؟



# نوبت شی



دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



۲

۱

۱۰

۹

۳

۷

۸

۴

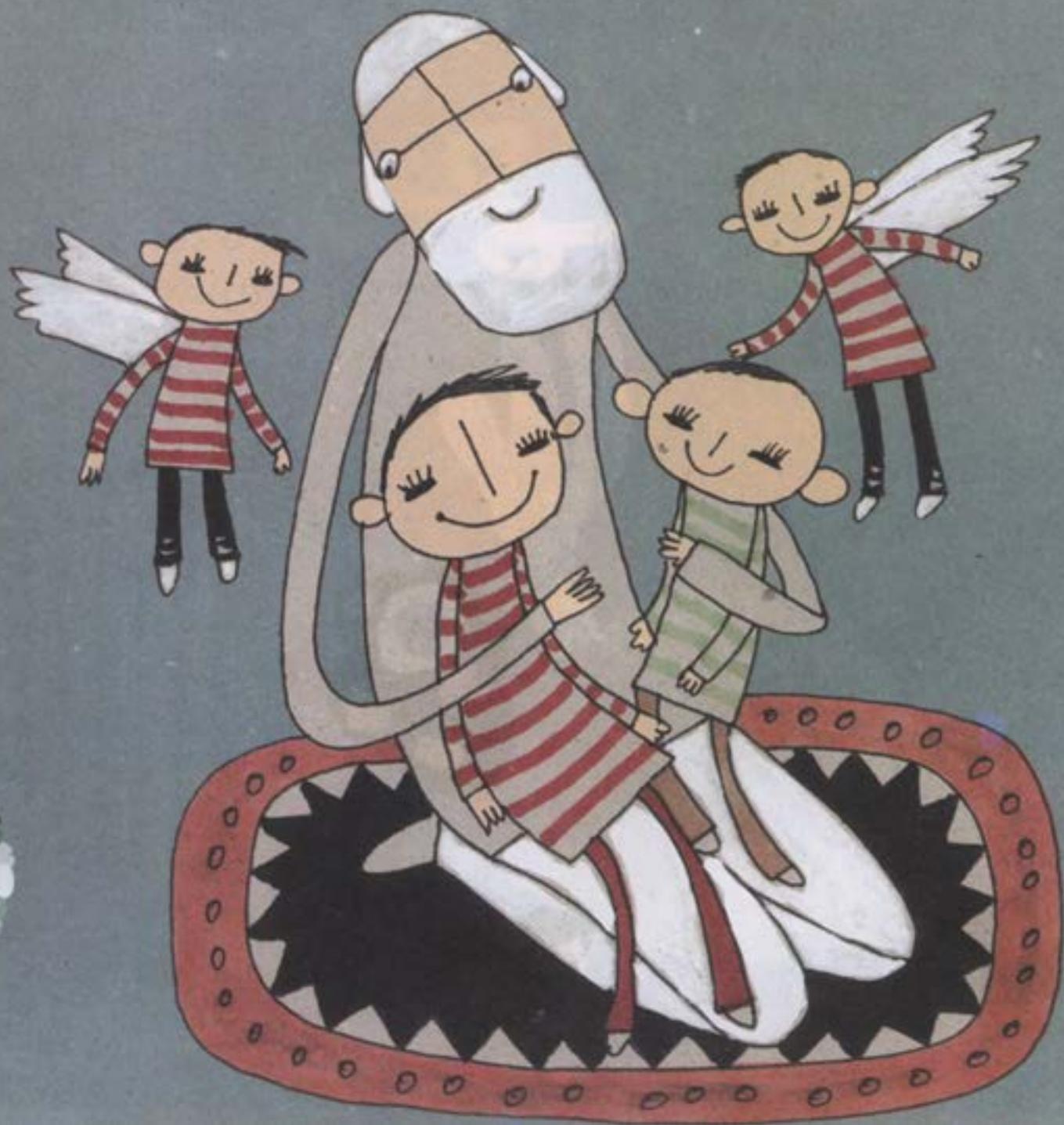
۵

۶



# فَرِشْتَه

پدر بزرگ با حسین بازی می کرد. گفت: «بدویم حیاط با هم تو پ بازی کنیم». پدر بزرگ گفت: «حسین! بلند شو بدویم حیاط بازی کنیم». گفت: «نه! حسین نیاید. فقط من و شما بدویم». پدر بزرگ گفت: «حسین تنها می ماند. دلش می خواهد با ما بازی کند». گفت: «او خیلی کوچک است و بازی ها را خراب می کند. نمی خواهم او بیاید». پدر بزرگ گفت: «دلش می شکند و این کارگناه است». گفت: «شما الان با او بازی می کردید. حالا با من بازی کنید». پدر بزرگ هر ابغل کرفت و گفت: «هر دوی شما نوه های عزیز و شیرین من هستید. من بازی پا هر دوی شمارا دوست دارم..» حسین هم آمد و بغل پدر بزرگ نشست. پدر بزرگ گفت: «وقتی هر دوی شمارا بغل می کیدم به یاد پیامبر می افتم که زمان کودکی امام حسن (ع) و امام حسین (ع) هر دوی آن ها را بغل می کرفتند و با هر دوی آن ها بازی می کردند. پیامبر همیشه با نوه هایشان مهربان بودند. بدای همین هم امام حسن (ع) و امام حسین (ع) مهربانی و اخلاق خوش را از ایشان یاد کرفتند. حسین پدر بزرگ را بوسید. من هم او را بوسیدم. بعد هرسه با هم خندیدیم. پدر بزرگ من خیلی مهربان است و من و حسین را خیلی خیلی دوست دارد.



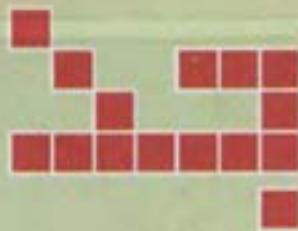
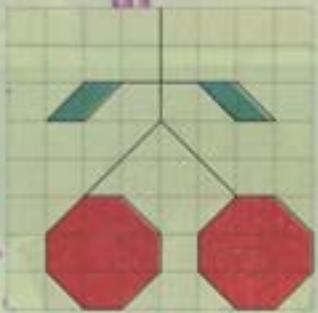
تن من مثل سنگ است  
کمی هم گرد و چاقم  
نه خرگوشم، نه موشمن  
نه مانند کلاغم

همیشه در همه جا  
به کندی می‌روم راه  
برای این‌که دارم  
 فقط پاهای کوتاه

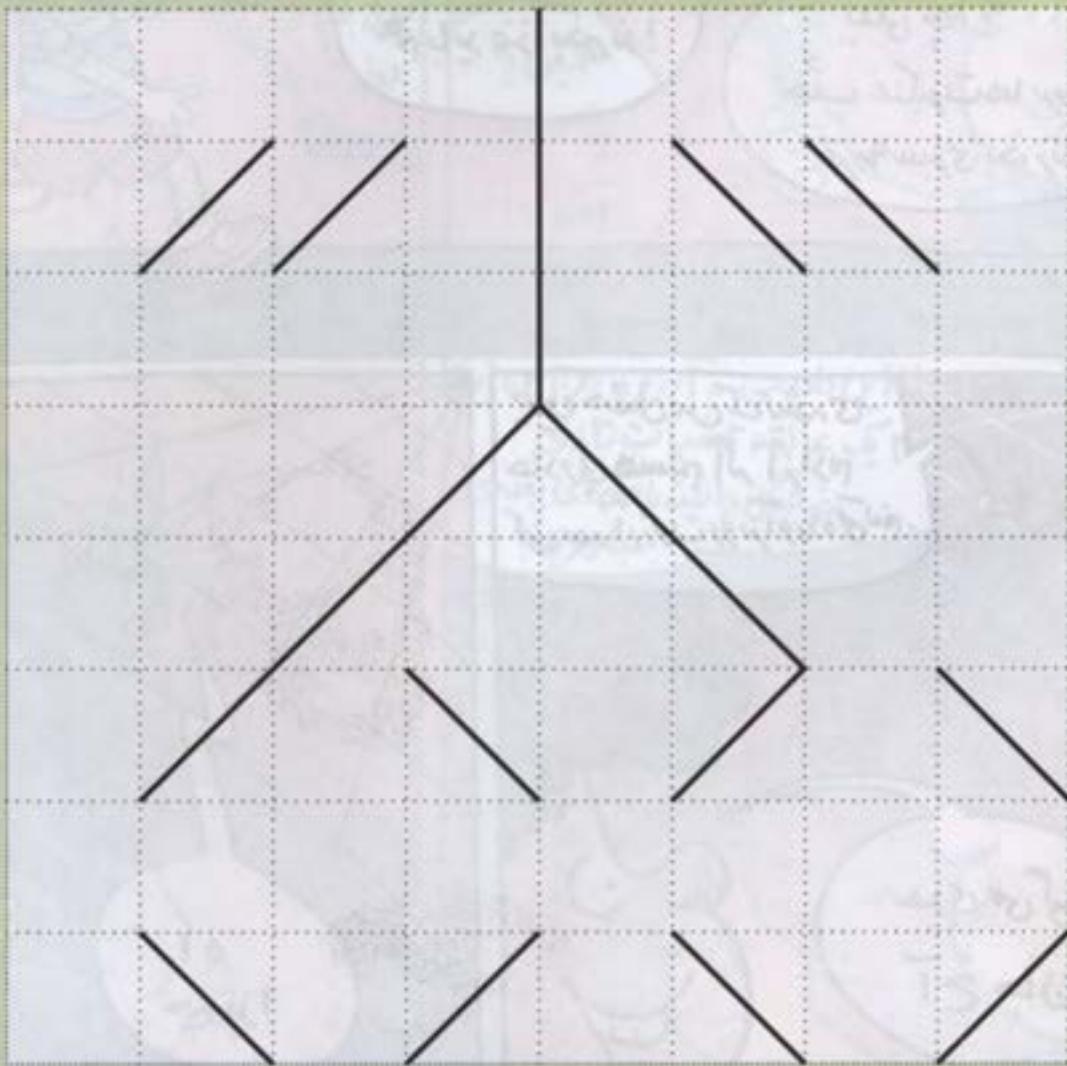
نه خیلی ریز ریزم  
نه خیلی هم درشت  
نمی‌دانی چی هستم؟  
ببین من لاک پشتم!

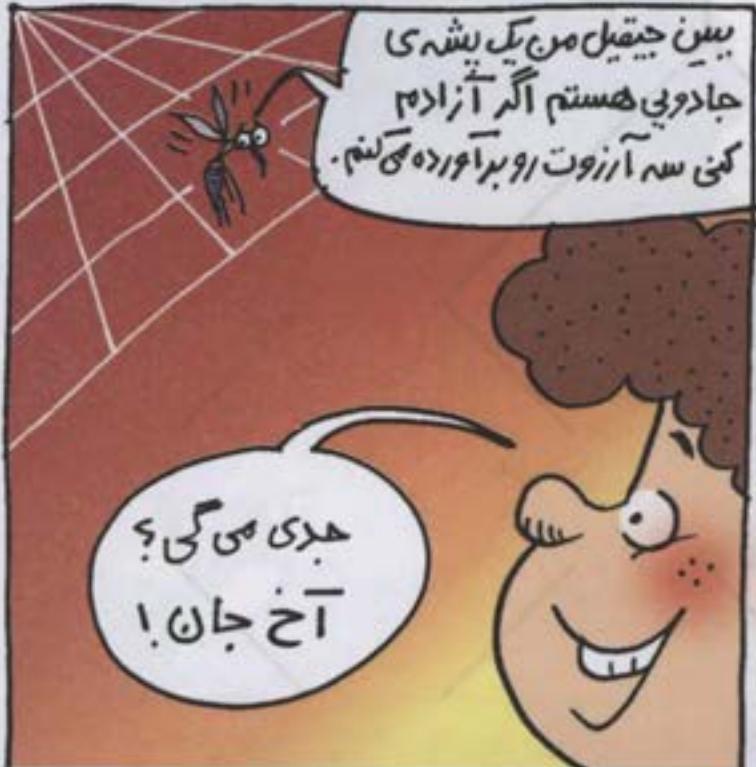


شاهین رهنمای



جدول را کامل و رنگ کن.







چه جالب...

می تونم انقدر فشارت بدم له بشی!

اوه چه خشن!  
باشه چوکن  
خود پرواز بیادت  
می ...

آرزوی آخرم ایش که دلم می خواهد پرواز کند!

اتعاکار عناصر و  
اسباب بازی فروشی یک  
جایی هست که بیلیت هواپیما  
می فروشند، تو می توانی که ...

اوه یادم نبود که تو بال  
نذری جمعیل!

خداحافظ من رفتم!  
آاه که چه با هوشم هی حی حی!

اول، بال هات را باز می کنی  
و اینجوری تکون تکون می دی  
بعد می روی بالا ...







# لریم زنگ

دیروز جشن تولد پروانه بود.  
من و زنبور و مورچه‌ها منتظر بودیم.  
پروانه پیله‌اش را سوراخ کرد و از آن بیرون آمد!  
جشن تولد شروع شد. مادرم برایمان شیرینی آورد  
پروانه پرید و رفت. زنبور هم به دنبال او پرید و رفت.  
من ماندم و مورچه‌ها. ما که بال نداشتیم تا بپریم.  
پس با هم شیرینی خوردیم و برای پروانه جشن تولد  
گرفتیم!





با معرفی شخصیت‌های  
داستان به کودک از او  
پیوژنید در خواندن داستان  
شما را همراهی کند.



ابر



خورشید



رود



باد

# مثل قطره‌های باران

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک روز وقتی که ، داغ داغ به می‌تابید، آب کم کم بخار شد.

گفت: «چه قدر می‌تابی؟ چیزی نمانده که خشک شوم.» نگران نباش. خشک

نگران بود. عصبانی بود و دلش نمی‌خواست آب صاف و تمیزش بخار نمی‌شوی.» اما

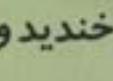
تابید و تابید. آب بخار شد و در آسمان، زیبایی پیدا شد.

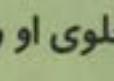
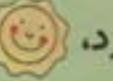
گفت: «نگاه کن! این به وزید و آن را این طرف و آن طرف برد.

را من و تو با هم ساختیم.» اما  نگاه نکرد. او همین طور  اصلاً به و  که

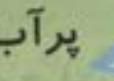
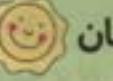
می رفت و نگران خشک شدنش بود.  های و هویی کرد و  را جایه جا کرد.

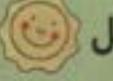
آمد و جلوی  زیبا! بیار و  گفت: « را خوش حال

کن.»  خندید و بارید.  قطره های زیبایی را دید که از آسمان بر سر ش می ریخت.

هر چه نگاه کرد،  را ندید چون  جلوی او را گرفته بود. کمی گذشت. 

کوچک و کوچک تر می شد و  پرآب تر  بارید و گل ها و سبزه ها را سیراب و

شاداب کرد. حالا دیگر  پرآب تر از همیشه بود. ناگهان  دوباره در آسمان پیدا شد.

شاد بود و می خندید. مثل  . مثل  ، مثل قطره های باران. 

# خوبی خوبی



اردک او را دید.



یک روز خرگوش از دیوار مزرعه جستی زد  
و رفت تو.



آنها با هم حرف زدند و خنده دیدند.

خرگوش و اردک با هم دوست شدند.





خرگوش هم اردک را پشتش سوار کرد.



اردک به خرگوش یک خوراکی خوشمزه داد.

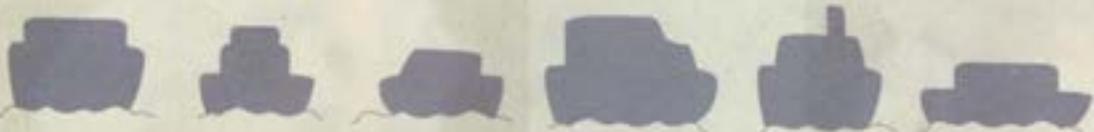


آنها با هم دوستان مهربانی هستند.

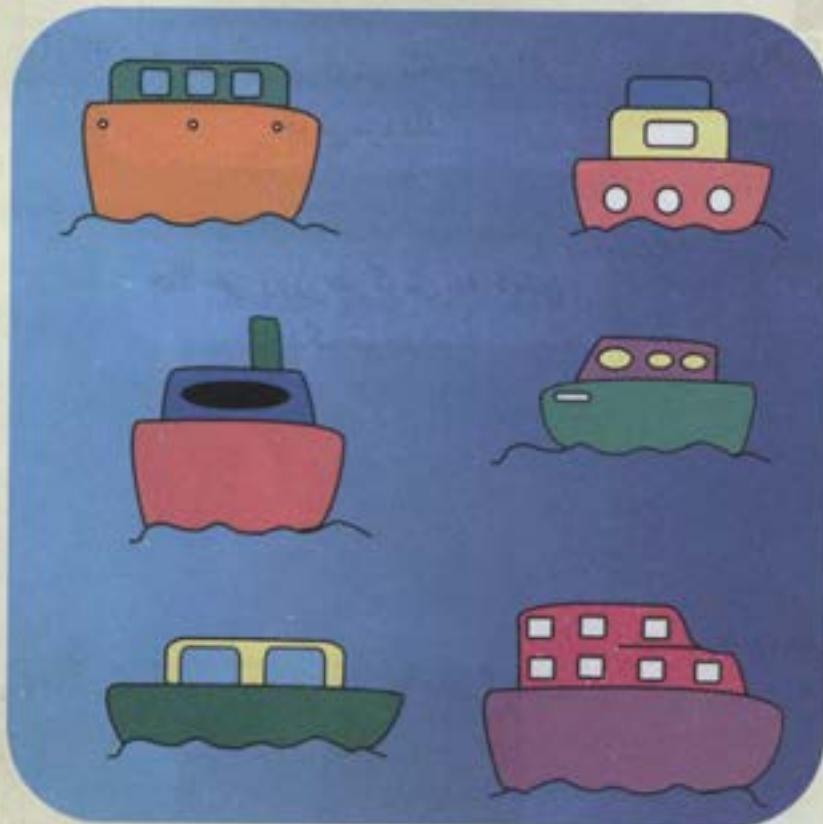
حالا هر روز خرگوش به دیدن اردک می‌رود.



# چیز



هر کدام از کشتی‌ها را با یک خط به سایه‌اش وصل کن.



# اگر می خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله های شما دست نزند اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



نام  
نام خانوادگی  
تاریخ تولد  
تحصیلات  
نشانی  
کد پستی  
تلفن  
شروع اشتراک از شماره  
تا شماره  
امضاء

قابل توجه مقاضیان خارج از کشور  
بهای یک شماره هفتگی دوست  
خارج میانه (کشور های همچووار) ۱۰۰۰ ریال  
آسیا، افریقا، زاین ۱۱۰۰ ریال  
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰ ریال  
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور  
که در ایران سکونت دارند، می توانند مبلغ فوق را به  
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از  
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷ - هر ماه ۴  
شماره - هر شماره ۳۰۰۰ ریال  
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک  
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶  
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید  
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در  
سراسر کشور)  
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی  
تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲  
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل  
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.  
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر عروج -  
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷  
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان

# گاردنی




شکل‌هارا از روی خط قرمز قیچی کن.  
دو سر یکی از نوارهارا مانند نمونه به هم بچسبان تا یک حلقه  
درست شود.  
نوارهای بعدی را مانند نمونه از آن رد کن و دو سر شان را به  
هم بچسبان.  
به آخرین حلقه سر کرم را بچسبان.  
حالا کرم ابریشم تو می‌تواند آرام حرکت کندا!



# خردسانان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷

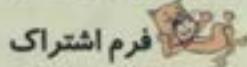
هر ماه چهار شماره، هر شماره ۳۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶  
به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،  
فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسانان ارسال فرمایید.  
مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۱۰۰۴۱۱۸۷۵۰۱۰۰۰۰  
قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.  
آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نمایندگی چاب و نشر عمرو تلفن: ۰۳۶۳۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۳۶۶۷۰۶۸۳۳ (۰۲۱) در میان بگذارید.



فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: / /

تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

تاشماره: شروع اشتراک از شماره:

امضا:



نشانی فرستنده:

جای تمبر

لشرونج

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)  
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

com  
کامپانی



دست کودک را  
در دست بگیرید  
و در حیال بسازی با  
انگشتان لوایین شهر  
را بخوابید

# نه نه نه نه نه نه نه

مصطفی رحماندوست

اولی گفت: «بریم به جنگ.»

دومی گفت: «نه تیری داریم، نه تفنگ.»

سومی گفت: «شیپور جنگ و دار و دور نداریم.»

چهارمی گفت: «چهار نفریم. کمیم و زور نداریم.»

انگشت شست داد زد و گفت:

«من ششم و شما چهار!

با هم می‌شیم شصت و چهار!

شصت و چهار تا که بشیم زیادیم

بدون جنگ، برنده‌ایم و شادیم.

